



روایت شماره (۵)

آشغالی آب و مرزهای تخیلی زیباله‌دانی

نویسنده: نرگس آذری



andishkadeaab



روایت‌های آبی

شماره (۵):

آشغالی آب و مرزهای تخیلی زباله‌دانی

دهیاران روستاهای ازبرم، دهرتموشل، تموشل بالا و پایین محله و چوشل، تصاویری از سوی روستاییان دریافت می‌کنند که اردک‌های مرده یا در حال مرگ را به آن‌ها نشان می‌دهد. گاهی هم ماهی‌هایی که کنار رودخانه افتاده و مرده‌اند، موضوع تصاویر ارسالی مردم روستاهاست. آن‌ها نیازی به توضیح برای اینکه چرا تصاویر برایشان ارسال می‌شود ندارند، وقتی این مرگ‌ها زیاد می‌شود یعنی آب دوباره مسموم و آلوده شده‌است و مردم عصبانی هستند. علت این مرگ‌ها در آلودگی آب است، تزریق آشغالی آب یا همان شیرابه‌های زباله که از دفنگاه لاهیجان به سمت روستاهای پیرامون در حرکت است، علت این آلودگی است.



شکل شماره (۱): اردک‌ها و ماهی‌های مرده در کنار آب

محل دفن زباله‌ی لاهیجان در بخشی از جنگل‌هایی قرار دارد که به عنوان عرصه‌های طبیعی در اختیار سازمان منابع طبیعی بوده است. این محدوده، در بیش از سی سال گذشته محل دفن زباله و «دورانداختن آن» بوده است اما جریان آب آلوده‌ی زباله که در میان مردم محلی به نام آشغالی آب شناخته می‌شود، مرزهای این زباله‌دانی را جابجا می‌کند و تا زمین‌هایی می‌رساند که با سلب مالکیت بوم‌شناختی از ارزش مبادله‌ای و ارزش کاربری ساقط می‌شوند و محصولات این زمین‌ها که با آب آلوده تغذیه شده، به شهرهای دیگر ایران ارسال می‌شوند. حرکت آب، داعیه‌ای علیه مکان‌مندی زباله‌دانی است و اینجا روایت این حرکت را می‌خوانید.

روستاهایی که از آن‌ها نام بردیم در استان گیلان، شهرستان لاهیجان، بخش مرکزی قرار دارند. ماجرایی آلودگی آب این روستاها به وجود دفنگاه زباله در بالادست رودخانه‌های این بخش برمی‌گردد. محل دفن زباله‌ها، مساحتی حدود ۲۰ هکتار دارد که با تراشیدن جنگل‌های انبوه هیرکانی در این منطقه به شهرداری لاهیجان تعلق یافته است. محل دفن تموشل در لاهیجان از سال ۱۳۷۲ در حال بهره‌برداری است. در این محل، زباله‌های حدود ۱۵۰ هزار نفر از شهرستان‌های لاهیجان، سیاهکل، رودبنه و دیلمان در این محل دپو می‌شود.

مساحت محل دفن به صورت رسمی ۱۳/۵ هکتار گزارش می‌شود اما در طرح‌های توسعه به ۱۷ هکتار اشاره شده است، در گزارش سال ۱۳۹۶ استان، برآورد شده که تا آن زمان یک میلیون تن زباله در این محل دفن شده و تنها ۰/۷ هکتار از محل دفن ظرفیت داشته است، این میزان در هشت سال بعدی تاکنون به مراتب بیش از گزارش اولیه بوده و قطعاً این محل ظرفیت اولیه را پشت سر گذاشته است. این محل دفن، از ابتدا فاقد مجوز محیط‌زیست بوده و زباله از ۹۰ روستای مرکزی و بخش رودبنه و چاف و چمخاله به این مکان انتقال می‌یابد.

این دفنگاه، ۷ کیلومتر تا شهر لاهیجان فاصله دارد و مدیریت آن بر عهده شهرداری لاهیجان است. در سال ۱۳۹۸، مصاحبه‌ای با شهردار وقت لاهیجان داشتیم و او درباره‌ی تاریخ شکل‌گیری این دفنگاه و مرزهایی که از ابتدا بر زمینی سیال کشیده شد، اینگونه توضیح داد: «در سال ۱۳۷۲، بر اساس مصوبه‌ی استانی، ۲۵ هکتار از سوی سازمان منابع طبیعی به این دفنگاه تخصیص داده شد اما در سال ۱۳۷۵ زندان لاهیجان با مساحت ۶ هکتار در این محدوده تاسیس شد، بنابراین، در کمیسیون تامین شهرستان، ۹ هکتار هم به حریم زندان تخصیص دادند. سال ۱۳۸۲، ستاد بحران تشکیل شد و گفتند به دلیل بوی پسماند برای زندانیان، ۵ هکتار دیگر هم به حریم زندان الحاق شود. از ۲۵ هکتار، ما ۵ هکتار را توانستیم به محل دفن تبدیل کنیم».



شکل شماره (۲): مرزهای دفنگاه

دفنگاه زباله اما در سال‌های اخیر و با قرار گرفتن تهدید زباله در معرض آگاهی مسئولان شهری و روستایی، مدام در حال توسعه بوده است. مرزهای زباله و جنگل در انتظار مجوزهای بهره‌برداری نمانده و جنگل در مصاف انبوه حجم پسماند مدام ناچار به عقب‌نشینی شده است. تصویر زیر این مرز و شیوه ی پیش‌روی آن را نشان می‌دهد.



شکل شماره (۳): مرزهای زباله و جنگل

انبوه زباله‌هایی که در طی دهه‌های گذشته از ۳۰۰ روستا و ۵ شهر به این محل انتقال می‌یابد، به کوهی تبدیل شده که دارای عاملیتی اثرگذار است. مهم‌ترین نمود عاملیت این موجود زباله‌ای یا چنانچه مردم محلی آن را می‌نامند، «آشغالی تپه» را در گسترش مرزهایش می‌توان دید. این مرزها نه تنها جنگل را عقب رانده و مدام در حال پیش‌روی است، که با دست‌درازی به منابع آبی نیز در حال گسترش خود است. در یک دهه‌ی گذشته، مدیریت شهری لاهیجان، دو عرصه‌ی شرقی و غربی را به محل دفن زباله تخصیص داده و آن‌ها در درون جنگل توسعه داده است. نقشه‌های هوایی این دو پهنه را معرفی می‌کنند.



شکل شماره (۴): حرکت زباله



شکل شماره (۵): پیش از بحران

اولین تصویر هوایی که بررسی می‌کنیم مربوط به سال ۱۳۸۶، بیش از ده سال پس از آغاز دفن زباله در این منطقه است. در نقطه‌ای از ضلع شرقی این محدوده‌ی ۲۵ هکتاری که در بخشی از آن زندان لاهیجان احداث شده، محلی برای دفن زباله‌ها به وجود آمده است.



شکل شماره (۶): احداث محل دیو در عرصه‌ی جنگلی

در این تصویر که تاریخ آن مربوط به بهار ۱۳۹۲ است، محل دفن در حال احداث است. در عرصه‌ی جنگلی، درختان حذف می‌شوند و در سمت راست تصویر (ضلع غربی دفنگاه)، می‌توان محل تجمع شیرابه‌ها را به صورت یک حوضچه‌ی بزرگ درون جنگل مشاهده کرد.

در این نقشه، اجرای پروژه‌ی جمع‌آوری شیرابه و تصفیه‌ی آب را مبینیم. در تصویر سه حوضچه وجود دارد که حوضچه‌ی شمالی مشخصاً به عنوان بخشی از پروژه‌ی تصفیه‌ی شیرابه معرفی شده بود. در بهار ۹۹، تنها یک‌سال پس از اجرای پروژه‌ی تصفیه‌خانه‌ی شیرابه و شکست آن که با رهاسازی این آب آلوده در منطقه و آلودگی آب‌های جاری و زیرزمینی همراه بود، حوضچه‌ها به طور کامل حذف و با خاک پر می‌شوند.



شكل شماره (۷): پروژه ی تصفیه خانه شیرابه



شكل شماره (۸): شكست تصفیه خانه

در پاییز ۱۴۰۰، ضلع شرقی دفنگاه در حال پوشش است و به جای آن ضلع غربی تغییرات مهمی کرده است. در این فضا، زباله‌ها تخلیه می‌شوند و در محل جدیدی از جنگل، یک حوضچه‌ی جدید احداث می‌شود.



شکل شماره (۹): توقف در شرق و توسعه در غرب

دو سال پس از تغییرات بنیادین در فضای دفنگاه، در تابستان ۱۴۰۳، محل دفن ضلع شرقی که پیشتر پوشانده شده بود در حال احیای پوشش گیاهی است. این وضعیت درمورد حوضچه‌های قدیمی نیز اتفاق افتاده و آن‌ها به طور کامل حذف شده‌اند. حالا شیرابه در ضلع غربی و درون جنگل جمع می‌شود اما با توجه به عدم وجود تصفیه‌خانه و بارندگی زیاد این منطقه، این حوضچه چگونه تخلیه می‌شود؟ زباله یک پدیده‌ی انسان ساز است که خود، حیاتی مجزا دارد. او با رانش و خودسوزی حرکت می‌کند و با تولید شیرابه، چیزی را تولید می‌کند که خود به موجودی یا به تعبیر لتور «نانسانی» با عاملیت ویژه‌ی خود تبدیل می‌شود. او راه خود را برای بقا و تکثیر پیدا می‌کند و چیزی که ماهیت آن را تعیین می‌کند، سمیت است. در دفنگاه تموشل در سال ۱۳۹۷، با صرف هزینه‌ی ۳۰۰ میلیون تومان، یک تصفیه‌خانه‌ی شیرابه تاسیس شد با این وعده که با استفاده از یک فناوری نوین تصفیه‌ی آب، BOD و COD آن را به کمتر از ۳۰۰ برسانند تا قابل استفاده برای کشاورزی شود. با اینکار قرار بود، شیرابه مهار

شده و تغییر ماهیت دهد و هم‌چنین حرکت آن تحت کنترل درآید. تصویر زیر که در همان سال گرفته شده اما خطی از آب را نشان می‌دهد که از حوضچه سرریز شده و جریان یافته است، گویی شیرابه از همان ابتدا در مقابل این تصور کنترل ایستاده است.



شکل شماره (۱۰): سبز می‌شود؟



شکل شماره (۱۱): تولید آبی زباله

اردیبهشت‌ماه سال ۱۴۰۴ است. گزارش‌های مربوط به مرگ ماهی‌ها و اردک‌ها در میان روستاییان دست به دست می‌شود. شهردار پیشین دیگر در لاهیجان نیست و طرح تصفیه‌ی شیرابه‌ها به وضوح شکست خورده است. دفنگاه توسعه‌ی قابل توجهی در ضلع غربی یافته و ارتفاع آن در حال افزایش است اما ضلع شرقی به دلیل اعتراضات گسترده‌ی روستاییان به حالت تعطیل درآمده است. مردم روستا می‌گویند «قبلا آن‌طرف زباله می‌ریختند و آب آشغالی یکراست می‌آمد توی رودخونه‌ی ما، حالا آمده‌اند این طرف اما دیگه با لوله آب رو میریزند توی رودخونه‌ها».

در تصویر زیر، موقعیت محل دفن زباله در تموشل لاهیجان نسبت به زمین‌های کشاورزی قابل مشاهده است. در این تصویر، پهنه‌های آبی نیز دیده می‌شود که در نزدیکی شالیزارها قرار دارد. این پهنه‌های آبی، درواقع حوضچه‌های ذخیره‌ی آب باران است که در گیلان به عنوان نوعی آب‌خیزداری سنتی رواج دارد. این شیوه که در مازندران به نان آب‌بندان شناخته می‌شود در گیلان با نام «سَل» مشهور است. سَل‌ها در واقع، گودال‌های آبی هستند که به صورت طبیعی آب باران را در خود ذخیره می‌کنند و آب ذخیره شده در فصل بهار و تابستان در اختیار کشاورزان قرار می‌گیرد. تخصیص این آب، بر اساس سهم زمین کشاورزی، توسط میراب که با نام آب‌سوار شناخته می‌شود، صورت می‌گیرد. نزدیکی محل دفن زباله به این سَل‌ها با توجه به شیب طبیعی زمین که امکان ذخیره‌ی آب را به وجود آورده، انکار آلودگی آب با شیرابه را دشوار می‌کند.



شکل شماره (۱۲): آب آشغالی

اما این تنها، سل‌ها نیستند که با شیرابه ترکیب می‌شوند. در محل دفنگاه دو سیستم برای تخلیه‌ی شیرابه، فعال است. در اولین شکل، با هر بارندگی بر روی تپه‌های زباله، شیرابه به داخل رودخانه‌ی مجاور ریخته شده و همراه با آب باران، جاری می‌شود. در شکل دوم، لوله‌گذاری‌هایی انجام شده که آب جمع‌آوری شده را به داخل برخی رودخانه‌های جاری در روستاهای پیرامون می‌ریزد. در تصویر زیر، دو خط سیاه از مبداء محل دپوی زباله در حرکت است، یکی به سوی حوضچه می‌رود و دیگری به سمت جنگل.



شکل شماره (۱۳): رودخانه و لوله برای تزریق سم به آب

اردیبهشت ۱۴۰۴، در جستجوی وضعیت آب در روستاهای پیرامون به یکی از دکان‌های محل یا همان چایخانه‌های روستایی رفتیم، جایی در روستای دهسر که تعدادی از مردان روستا هم آنجا حضور داشتند. درباره‌ی وضعیت آب پرسیدیم و آن‌ها شروع کردند به شکایت از آلودگی آب، گفتند بارها شاهد مرگ ماهی‌ها و اردک‌هایشان بوده‌اند و بیماری‌های زیادی در میان مردم شایع شده که آن‌ها مطمئن هستند به دلیل همین آلودگی است. ما به دنبال نشانه‌های بیشتر بودیم و آن‌ها یکی از جوان‌های محل را با ما همراه کردند تا چیزهایی که گفته بودند را نشانمان بدهد.

سوار ماشین شدیم و قرار شد سفر اکتشافی ما از محل دپوی زباله شروع شود، مردهای داخل چایخانه به آن «آشغالی تپه» می‌گفتند. ما نگران این بودیم که بدون وجود مجوز امکان ورود به آن‌جا وجود نداشته باشد اما مرد جوان به ما گفت اینجا مال خودمونه، من باهاتون هستم، هیچکی نمیتونه چیزی بگه. تنها چند صد متر بالاتر از دکان چایخانه، کوه زباله پیدا شد. از مقابل زندان گذشتیم و به دنبال یکی از کامیون‌های حمل زباله از تپه بالا رفتیم. من سال ۱۳۹۸ هم از این مکان بازدید کرده بودم. در آن زمان تیمی از شهرداری لاهیجان ما را همراهی می‌کردند. آن‌ها با افتخار، حوضچه‌ی جمع‌آوری شیرابه را نشان می‌دادند و می‌گفتند دیگر نگرانی بابت آلودگی آب وجود نخواهد داشت و برای اینکه ضرورت این پروژه بیشتر روشن شود، زمین‌های سوخته‌ای را در جنگل نشانمان دادند که قبل از احداث این حوضچه، با آب آلوده از میان رفته بود. سراغ آن حوضچه را گرفتم، مرد جوان گفت، همان سال‌ها آن را پر کرده‌اند و یکی دیگر در «آن طرف» احداث کرده‌اند اما دیگر کسی درباره‌ی تصفیه‌ی شیرابه چیزی نمی‌گوید. همینکه شروع به عکاسی کردیم، یک نفر با یک بیسیم در دست و لباس کار بر تن به سراغمان آمد و گفت اجازه نداشته‌ایم وارد این محل شویم. مرد جوان فوراً خودش را نشان داد و گفت مال همین محل است اما مامور، معذور بود و گفت موقع خروج سپرده است تا عکسهایمان را پاک کنیم.



شکل شماره (۱۴): آشغالی تپه

روی تپه‌ی زباله‌ها کارمان تمام شده بود. مرد جوان در حالیکه مدام به ما می‌گفت نباید نگران باشیم و او، غیر از همین غریبه‌ی بی‌سیم به دست، همه را می‌شناسد و همه‌ی کسانی که اینجا کار می‌کنند از هم‌محلی‌های خودشان هستند، به سوالات ما هم پاسخ می‌داد. او از تغییراتی که در این سال‌ها روی داده می‌گفت و از اینکه دیگر، «آن طرف» زباله نمی‌ریزند که آبش میرفت توی زمین‌های روستاها و حالا «این طرف» زباله‌ها را می‌ریزند که می‌رود داخل لوله تعریف می‌کرد. این‌ها را بعداً روی نقشه‌ها بررسی کردیم و دیدیم که دفن زباله در ضلع شرقی متوقف شده و در ضلع غربی ادامه دارد. از تپه که پایین آمدیم، دونفر در آهنی آبی ورودی را به رویمان بستند و به سمت ماشین آمدند، برایشان توضیح دادیم که باید اینجا تحقیقی انجام دهیم و مرد جوان که هر دو را میشناخت آن‌ها را راضی کرد که بگذارد پایین برویم.



شب قبل بارندگی زیادی شده بود و لازم نبود به دنبال شیرابه‌ها بگردیم، همینکه از دروازه‌ی آهنی آبی گذشتیم، مرد همراهمان به سمت راست (ضلع شرقی) اشاره کرد و گفت: «این رودخانه رو ببینید، حالا که آشغالا رو اینطرف میریزند اینجا کمتر آبش سیاه میشه اما بیاید اینجا رو ببینید چطور آب از آشغالی تپه میاد و میریزه توی این رودخونه». رودخانه اینجا بود اما وقتی با چشم مسیری که آمده بود را دنبال می‌کردی به سیمان می‌رسیدی. رودخانه از زیر یک پل رد می‌شد، جایی که بالاتر آشغالی تپه سرکشیده بود. آب آلوده با یک لوله که از زیر پل رد می‌شد به این رودخانه می‌ریخت. آب، کف آلود و رنگش تیره بود، مرد همراه به ما گفت: دیروز بارون اومده و گرنه سیاهیش بیشتر بود.

شکل شماره (۱۵): پایین آمدن با شیرابه

تنها صدمتر پایین تر از تپه‌ی زباله، اولین زمین‌های کشاورزی یا همان بیجارهای برنج پیدا می‌شدند. بوی زباله هنوز با همان شدتی که روی تپه احساس می‌شد، این پایین هم حضور داشت و تازه، این هوای یک روز پس از باران بهاری بود و خبری از آفتاب و شرجی تابستان نبود. دو مرد در بیجار مشغول کار بودند، یکی از آن‌ها روی زمین خم شده بود و داشت راه آب را باز می‌کرد. سلامی کردیم و به نزدیکشان رفتیم، هردو با چهره‌هایی غمگین از ما استقبال کردند و گفتند بیاید و وضعیت ما را ببینید. بوی زباله در هوا پیچیده بود و آب زباله مسیر خودش را تا بیجارها طی می‌کرد. روی زمین تعدادی لاستیک ماشین افتاده بود. دو سگ بزرگ با طناب به سنگی روی زمین بسته شده بودند که صحنه‌ی عجیبی بود، تا به حال ندیده بودم. مردها گفتند آشغالی تپه همه چیز را از آن‌ها گرفته است. بیجارهایی که تا دوده‌ی پیش به جنگل می‌رسیدند، حالا کوه زباله را در پیش رویشان دارند. وقتی درباره‌ی آب و تاثیر آن بر کیفیت محصول برنج پرسیدم، نوعی احساس شرم در چهره و رفتار این مردها بود، شرمی ناشی از پذیرفتن سمّیتی که در محصولشان وجود داشت. آن‌ها گفتند که برنج‌هایی که با این آب‌های آلوده آبیاری می‌شدند، ساقه‌هایی با رنگ قهوه‌ای داشتند و وقتی آب پایین می‌رفت و زمان برداشت محصول می‌رسید، تازه رنگ این ساقه‌ها به چشم می‌آمد اما چاره‌ای نبود. نمی‌شد زحمت یک سال کشاورزان را به دلیل این تغییر رنگ دور ریخت و نمی‌شد از این زمین‌های مرغوب برای کاشت برنج چشم‌پوشی کرد. یکی از مردها توضیح داد: «اینجا حدود ۱۵ هکتار بیجاره (بیجار همان شالیزار به گویش محلی گیلانی است)، آب آلوده شده و برنج‌ها هر سال محصول کمتری می‌دهند»، او گفت که کشاورز است و زمین دارد و کار دیگری نمی‌داند که جایگزین کند. او زمین پشت سرش را نشان داد، جایی که بیجارها به درختان می‌رسید و گفت: «اون زمین برادزاده‌مه، چند سال پیش بی‌خیال بیجار شد و توش صنوبر کاشت. نمیدونم شاید ما هم مجبور بشیم همین کار رو بکنیم.

در حالی که با مردها در بیجار حرف می‌زدیم، زنی از راه رسید، او یکراست به سراغمان آمد و بی مقدمه وارد بحث شد. زمینش همینجا بود و خزانه‌ی نشایش که رویش را پلاستیک کشیده بود، درست همانجایی بود که سگ‌ها بودند. درباره‌ی آب آلوده پرسیدیم و او گفت که این آب، برنج‌ها را می‌خواباند (برنج خسوده)، آن‌ها پیش از آنکه دانه کنند، سرخم می‌کنند و از بین می‌روند. اما مساله‌ی او دیگر آب آلوده نبود بلکه مساله‌ی اصلی برایش محافظت از زمین در مقابل حمله‌ی

حیواناتی بود که از زیاله‌ها می‌آیند. او سگ‌ها را نشان داد که به زمین بسته و گلایه می‌کرد که آن‌ها نتوانسته‌اند جلوی حیوانات دیگر را بگیرند، همین دیشب خوک‌ها آمده‌اند و خزانه‌ی برنج‌اش را خراب کرده‌اند، یکی از مردها می‌گوید: این سگ‌ها را هم بسته اما سگ‌ها هم عین خیالشان نیست! زن می‌گوید، خانه‌ام را هم می‌کنند، بیا ببین، چوب‌دستی‌اش را روی زمین می‌کوبد و می‌گوید: اینجا باغچه‌ی منه و کمی آن‌طرف‌تر دوباره چوب را می‌کوبد و می‌گوید: اینجا را گودال کنده، بیا ببین چکار کرده. اولریش بک، جایی در توصیف جامعه‌ی در مخاطره می‌گوید: «در جایی که همه‌چیز به خطر تبدیل می‌شود، به نوعی دیگر هیچ‌چیز خطرناک نیست، در جایی که هیچ‌راه‌گریزی نیست، مردم در نهایت دیگر نمی‌خواهند به آن فکر کنند» (بک، ۱۴۰۰: ۷۶). و این‌جا، اوج بی‌تفاوتی در بستن سگ‌ها روی زمین بود. گویی اصل ماجرا قرار است فراموش شود؛ این واقعیت پیش‌رو که با آب آلوده، دیگر بیجاری وجود نخواهد داشت به فراموشی سپرده می‌شود تا مساله، به حضور سگ‌ها و خوک‌ها در زمین کشاورزی تبدیل شود.

زن می‌گوید: «کی باید به داد ما برسه؟ کسی نیست که به داد ما برسه! حالا هرچی شکایت کنیم، هرچی حکایت کنیم، کسی نیست به داد ما برسه. همش مریضی و گرفتاری داریم. بیمارستان گلزار هی باید بریم و بیایم. هیچکی به داد آدم نرسه». وضعیت ناگوار ناچاری است و زن، نان خود را از زمین و داد خود را از حیوانات وحشی می‌ستانند.



شکل شماره (۱۶): صنوبر به‌جای برنج

یکی از مردهایی که در بیجار کار می کند می گوید: «اینجا [با آب آلوده] دیگه نه میتونیم کشت و کار کنیم، نه کسی زمین ما رو میخوره، ما هیچی نداریم، کاری هم نمی تونیم بکنیم»، او نه تنها با مسمومیت آب، امکان باروری زمین را از دست داده که مالکیت را هم از دست داده است، هرچند هنوز به صورت قانونی مالک این زمین باشد. اولریش بک مفهوم سلب مالکیت بوم شناختی را در پیوند با آلودگی های محیطی مطرح می کند. جایی که اگرچه مالکیت قانونی یا حق عرفی بهره بردای

همچنان پابرجاست اما به دلیل آلودگی و مسمومیت ناشی از آن، امکان بهره برداری از مواهب طبیعی از بهره برداران سلب می شود:

آنچه آلوده شده است یا آلوده تصور می شود، می تواند متعلق به هرکسی باشد که شما بخواهید؛ در هنگام فقدان ارزش اجتماعی و اقتصادی، تمایزگذاری بی نتیجه است. حتی اگر عنوان قانونی مالکیت هم حفظ شود، همچنان بی ارزش و بی استفاده خواهد بود. در وضعیت «سلب مالکیت بوم شناختی» با سلب مالکیت اقتصادی و اجتماعی روبرویم، در حالی که مالکیت قانونی همچنان برقرار است. این قاعده در مورد مواد غذایی همان اندازه صادق می کند که در مورد هوا، خاک و آب. حاکمیت این قاعده در مورد همه ی چیزهایی که درون خاک، آب و هوا زندگی می کنند و فراتر از آن، در مورد کسانی که زندگیشان بسته به چیزهایی است که درون آب، هوا و خاک زندگی می کنند نیز صادق است (بک، ۸۰: ۱۴۰۰).



شکل شماره (۱۷): سلب مالکیت بوم شناختی

آب آلوده اما در حرکت است. زباله، به تعبیرِ لتور باید به شکل یک ناانسان دیده شود، موجودی که دارای عاملیت است و شاید بتوان عاملیت او را بیش از هر چیز در حرکتش جستجو کرد. موضوع «حرکت»، یک مبحث مهم در فلسفه است که با



«قوه و فعل» گره خورده است، چیزی که به آن نامِ عاملیت می‌دهیم. اگر یک شیء می‌تواند از حالتِ سکون به حرکت درآید یعنی دارای عاملیت است. این یک ایده‌ی ارسطویی است که حرکت را شرط فعلیت و بالقوه بودن کمال شیء می‌داند. و باید گفت زباله، همان شیء در حرکت است، او ساخته شده تا به عنوان یک موجود مجزا به حیات خود ادامه دهد. این حرکت زباله‌ها در دفنگاه‌ها به صورت رانش کوه زباله متبلور می‌شود ولی بیش از خودِ زباله، این شیرابه یا همان آب آلوده به زباله است که در حرکت است. با وجود حوضچه‌های ساخته شده، آب آلوده رهاسازی می‌شود تا زمین‌های بیجار و کشاورزی را آلوده کند.

شکل شماره (۱۸): حرکتِ آب آلوده

با مرد جوان سوار ماشین می‌شویم و از دفنگاه دور می‌شویم. به سمت پایین می‌رویم. از جاده‌ی اصلی به سمت چپ می‌پیچیم که در نقشه در محدوده‌ی غرب دفنگاه قرار دارد. اینجا دیگر نام‌ها و مرزهای روستاهای به هم چسبیده، گم می‌شود. مرد همراه می‌گوید این‌ها روستاهای تموشل هستند؛ نام‌هایی مثل تموشل بالا، تموشل پایین و دهسرتموشل دارند اما سوخته کوه و لیالمان را هم شامل می‌شوند. در میان خانه‌های روستایی، مرد جوان گاهی دستور توقف می‌دهد، از ماشین پیاده می‌شود و از

یکی از اهالی چیزی درباره‌ی نشانی «آشغالی آب» می‌پرسد و آن‌ها او را راهنمایی می‌کنند. ما در جستجوی آشغالی آب به

پیش می‌رویم.



شکل شماره (۱۹): نشانی آشغالی آب

جستجو برای یافتن نشانی «آشغالی آب» عجیب است! ما از دفنگاه فاصله داریم و اینجا دیگر مسیر رودخانه را نمی‌توان به سادگی پیدا کرد. آب‌ها در این منطقه شاخه‌شاخه می‌شوند و هر تکه زمین با نهری کوچک که از سل‌ها می‌آید یا با رودخانه-



های جاری در زمین‌های کوهستانی و جنگلی محاصره شده است. زمین در میان آب‌های جاری تکه‌تکه شده و در چنین زمین آبی، نشانی آشغالی آب را گرفتن عجیب است اما همه این نشانی را میدانند. ما بالاخره یکی از آن‌ها را پیدا کردیم. لوله‌ای بود که از محل دفن به یکی از آبراهه‌ها میرسید و شیرابه‌ی سرریز

شکل شماره (۲۰): یافتن نشانی

دفنگاه را در این آب‌ها تخلیه می‌کرد.



مردم روستا میگفتند این یکی از چندین لوله‌ای است که از آشغالی تپه در آب‌های این منطقه تخلیه می‌شود و تقریباً همه‌ی کسانی که با آن‌ها حرف می‌زدیم به این نکته اشاره می‌کردند که باید روز آفتابی می‌آمدید نه حالا که باران آمده و جریان آب زیاد است. در روز روشن می‌شود سیاهی آب آشغالی را دید و وقتی آب رودخانه گل نباشد، آن وقت می‌بینید که چطور آب سیاه و آلوده آن را آلوده می‌کند. آن‌ها میگفتند قطر این لوله‌ها وقتی در روستا تخلیه می‌شود، کم است و باید به سل‌ها بروید تا ببینید چطور قطر لوله‌ها زیاد می‌شود و میزان آب سیاه هم بیشتر است. این لوله‌ها، آب سمی را به رودخانه‌ها و زمین‌های کشاورزی تزریق می‌کنند.

شکل شماره (۲۱): باید روز روشن می‌آمدید

یکی از اهالی می‌گوید: «ماهی‌ها کم شده‌اند، بعضی وقتها همگی می‌میرند و ما اینها رو می‌بینیم. توی گوشتشان هم پر از کرم است. این‌ها بخاطر همین آشغالی آبه!» برای مردم گیلان، سلامت ماهی‌ها نشانه‌ی سلامت آب است و بالعکس. آن‌ها نمی‌توانند میزان سموم آب را اندازه‌گیری کنند و حتی تاثیر آن در کشاورزی را ببینند. با پذیرش نوعی حس شرم جمعی، آن‌ها مزارع برنج را با استفاده از سم و کودهای شیمیایی بیش از حد مجاز آلوده می‌کنند و این آلودگی به آب‌ها انتقال می‌یابد. مزارع خود عامل مسمومیت‌ها هستند بنابراین شاخص مناسبی برای سنجش آلودگی نیستند، اما داستان ماهی‌ها فرق می‌کند. مرگ ماهی‌ها به معنای آلودگی آب است و شاخصی برای کیفیت آب و میزان سمی شدن آن. بدین ترتیب مرگ ماهی‌ها، معنایی بیش‌تر از نگرانی از میان‌رفتن یک گونه‌ی زیستی یا حتی یک منبع معیشتی و تغذیه‌ای دارد. توصیف ماهی‌هایی که همگی می‌میرند یا گوشتشان پر از کرم است در این نظام معنایی به چیزی بیش از فاجعه اشاره دارد. سمی شدن آب به معنای تهدید زندگی ساکنین

این منطقه است و مرگِ ماهی‌ها به سرعت به علت بیماری‌های مردم منطقه و رفتنِ آن‌ها به بیمارستان ارتباط پیدا می‌کند. یکی از مردهای قهوه‌خانه می‌گوید: «ما بارها اعتراض کرده‌ایم اما مگر فایده‌ای هم دارد؟». وقتی دوربین دستان می‌گرفتیم، مردم می‌گفتند این‌ها را منتشر کنید، عکسهای ما رو هم پخش کنید ما مشکلی نداریم با اینکه همه بدونند چه بلایی به سرمان آمده. مرد جوانی که همراهمان بود هم شماره‌ی ما را گرفت و تعدادی فیلم برایمان فرستاد که از دوستانش گرفته بود. اما در این میان، نگرانی مهمی نیز وجود دارد که دهیار یکی از روستاها آن را برایمان توضیح داد. او می‌گفت اینجا در نزدیکی شهر لاهیجان، تقاضای زیادی برای خرید زمین و ویلا وجود دارد و اگر مانند سراوان به زباله‌دانی‌اش مشهور شود، دیگر کسی در اینجا زمینی نخواهد خرید و حتی برای اقامت به اینجا نخواهد آمد. گذشته از این امر، آب‌های آلوده، تولیدات کشاورزی را



هم به آلودگی متهم می‌کنند، این درحالی است که اگر گردشگری نباشد، معیشت روستاییان بیش از پیش در گروی فروش محصولات کشاورزی‌شان است که در این منطقه برنج و چای است. به سخن در آمدنِ آشغالی‌تپه و آب‌آشغالی به معنای سلب مالکیت بوم‌شناختی است که گریبان زمین، تولید و جریان زندگی را خواهد گرفت. مسئولان شهری در لاهیجان مدام بر مرزهای چندهکتاری محل دفن تاکید می‌کنند، آن‌ها می‌گویند در زمینی که متعلق به کسی نبوده و از منابع طبیعی گرفته شده است، دفنگاهی دارند که زباله‌های حدود ۳۰ شهر و روستا را در آن مدیریت می‌کنند، تصور محدودسازی و مرزبندی زباله اما با تحرکِ آن در تضاد است. آب‌های آلوده، روان هستند و تاثیرات مخربشان بر زمین‌های کشاورزی و

آب‌های سطحی تا کیلومترها آن‌سوتر قابل مشاهده است.

شکل شماره (۲۲): مرزهای تخیلی

۱ مردم حتی به عبور کامیون‌های مملو از زباله اشاره می‌کردند که برای مسافران و گردشگرانی که به این منطقه می‌آیند نشانه‌ای گویاست اما بیش از آن، برای مردمی که در این محدوده زندگی می‌کنند، انتقال زباله‌ی دیگران به محیط زندگی آن‌ها، احساس ناخوشایندی است که کامیون‌های حمل زباله تجسم آن است. بارندگی‌های شدید اگرچه سیاهی آشغالی آب را پنهان می‌کند و افزایش حجم آب‌های روان باعث کاهش آلودگی می‌شود اما به آب قدرت بیشتری برای انتقال زباله می‌دهد. آب حالا خود قادر به جابه‌جایی زباله‌ها نیز هست و مسیرهای آبی را مسدود می‌کند. آلودگی تنها به صورت سم در آب جریان نمی‌یابد. از آنجایی که محل دفن، محل تردد ماشین‌های متعدد حمل زباله است که برای این کار طراحی نشده و کامیون‌های روباز معمولی هستند، همواره بخشی از زباله در مسیرهای منتهی به محل دفن تخلیه و در زمین‌ها و آب‌ها انباشت می‌شود. جریان آب، حاوی مقدار زیادی زباله است و افزایش حجم زباله‌ی انتقال یافته با آب، در موارد بسیاری، منجر به تخریب پل‌های چوبی روستایی و آب‌گرفتگی زمین‌های کشاورزی نیز می‌شود.



شکل شماره (۲۳): انتقال زباله با آب

آشغالی تپه، مکان مشخصی بر نقشه است و مساحت و حجم پسماند آن نیز قابل محاسبه است اما آب، معادلات مکان‌مند این تپه را تغییر داده است. حرکت آب مسموم در جریان رودخانه و تزریق آن از طریق لوله‌های نصب شده بخشی از این حرکت است و بخشی دیگر با انتقال زباله از طریق آب اتفاق می‌افتد. آب، در حرکت است و آشغالی تپه در مرزهای خود جای گرفته است، مرزهایی که فقط محدوده‌ی شروع مساله را نشان می‌دهند، نه محدوده‌ی پایان آن را. برنج‌ها که دان‌نکرده، می‌خوابند، ماهی‌هایی که می‌میرند و آدم‌هایی که راهی بیمارستان می‌شوند، همه در مرزهای آشغالی تپه جای گرفته‌اند و آب، تپه‌ی آشغالی را با خود به حرکت در می‌آورد. حرکت آب از تپه‌های زباله به سوی زمین‌های کشاورزی و سر سفره‌های مردمی که مصرف‌کننده‌های این محصولات هستند، این واقعیت را تضمین می‌کند که زباله، دوراندختنی نیست. نمی‌توان آن را در مرزهای زباله‌دانی محدود کرد و فناوری‌های جمع‌آوری و تصفیه‌ی آب تنها زمانی موثر خواهند بود که زباله‌ها از سر سفره‌ها تفکیک شوند. زباله‌های تر که منشاء اصلی تولید شیرابه‌های سمی و خطرناک هستند در وضعیتی که به صورت مخلوط با زباله‌های خشک جمع‌آوری می‌شوند، تنها در تل زباله‌هایی قابل دفع هستند که با نام «دور» شناخته می‌شوند. تصور دوراندختن زباله‌ها تنها با محدودیت شناختی نسبت به مرزهای زباله، امکان‌پذیر می‌شود و «جریان آب آلوده» این تصور را به چالش می‌کشد. آنچه در مفهوم آشغالی آب نمود می‌یابد، نفی وجود «دور» در مدیریت زباله است که دفنگاه لاهیجان تنها نمونه‌ای از آن است.